

بسمه اله الرحمن الرحيم

الهي به اميد تو، الهي به اميد تو، الهي به اميد تو سلام عرض مي کنم خدمت همه شما دوستان نازنينم. اميدوارم حالتون خوب باشه و سر حال و قيراق باشيد. باور نمي کنيد که چقدر خوشحالم که با شما عزيزانم دارم صحبت مي کنم. دلم براي تک تک شما عزيزانم تنگ شده بود و خيلي خوشحالم که خانواده پول سازيمون رو ز به روز داره بزرگتر ميشه. روز به روز خبرهاي خوبي از شما عزيزانم دارم مي شنوم. تو چند روز گذشته آنقدر پيام داديد که من واقعاً لذت بردم. يه سري ها کار پيدا کرده بودند، يک سري ها درآمدهاشون افزايش پيدا کرده بود، يک سري ها رئيس هاشون آمده بودند پيششون گفته بودند چون تو خوب کار مي کني درآمدت را افزايش ميدم. يک سري از عزيزان پولهايي که بيرون داشتند دوباره بهشون برگشته بود. قرض داده بودند دو سال پيش، اصلاً سراغش هم نرفتند. طرف زنگ زده پول را برگردانده. يک سري ها آزمون استخدامي قبول شده بودند. اصلاً يک سري پيام فرستاديد فوق العاده. خيلي خوشحالم که تنها در سه جلسه تونستيم با کمک هم و به ياري خداوند بزرگ اين نتايج فوق العاده را رقم بزنيم. من يکبار گفتم باز هم ميگم. اينها قطرات اوليه بارش رحمت الهي. تازه قطرات اوليه داره ميچکه. شما زمانیکه قطرات اوليه را دريافت کني و ادامه بدبي به مسيرت. شرشر باران رحمت الهي مياد. ميخام ذهنتون متوقف نشه. يک چيز ديگه، دوره دوره سه ماهه است. يک سري از عزيزانم يک سري الهامات دريافت کردن، يک سري از نشانه ها دريافت کردن، يک سري هم هنوز دريافت نکردن. قرار نيست قطعاً تو يک هفته اتفاقي بيفته. آنهايکه دريافت نکردن به مسيرشون ادامه بدن. يکي تو ده روز نشانه هاي اوليه را دريافت مي کنه، يکي تو دو هفته، يکي تو يک ماه. فقط شما بايد به مسيرتون ادامه بديد. خيلي خوشحالم از اينکه اين دوره را دارم مجدد برگزار مي کنم. تو دو سه روز گذشته يک سري حواشي هم ايجاد شده بود. يک سري از عزيزاني که کلاسهاي پول سازي برگزار مي کنند و پکيج مي فروشن، قيمتهاي به شدت بالا و از اين حرفها بدون اينکه تضميني بدن، پست گذاشته بودن که کلاسهاي دکترا را شرکت نکنيد، اصلاً به درد نميخوره و از اين حرفها. عزيزان دلم، ميخام بگم از ديده من، انساني که خودش ثروتمند اگه کلاسي را برگزار مي کنه بايد دو شرط توش داشته باشه. يکي از اين دو شرط هم قبول. يکي اينکه کلاس را رايگان برگزار کنه، بگه وقتي پولدار شديد بخشي از پول کلاس را بديد. کلاس ميگن 20 ميليون، 30 ميليون. وقتي رفتيد 30 ميليون درآوريد، آن موقع بديد. دومين شرط اينه که بگه کلاسها تضميني. بگه کلاسها 10 ميليون تومان، اگه شما کارهايي را که من گفتم اجرا کرديد ولي آن نتيجه اي را که بايد مي گرفتني نگرفتني تضمين 200 درصد ميدم. يعني اگر ده ميليون پرداخت کرديد و به نتيجه نرسيديد 20 ميليون تومان به شما ميدم. اين عزيزاني که دارند به کلاسهاي ما انتقاد مي کنند، هيچکدام اين دو شرط را ندارند. اول بايد هزينه پرداخت کني تا تو کلاسهاشون شرکت کني و اصلاً اين کلاسها کلاسهايي نيست که به نتيجه ختم بشه. طرف يکسال داره کلاس ميرد، ميگم چه نشانه اي دريافت کردني؟ ميگه استادم گفته بايد بيش از يکسال زحمت بکشي. من تو جلسات قبل هم گفتم. من انساني هستم که دوست دارم سريع به موفقيت برسم. من دوست ندارم 5 سال خودم را بکشم تا به موفقيت برسم. من دوست دارم تو ماههاي کم به موفقيت برسم. من يک زمانهايي تو زندگي خودم را کشتم. ماههاي زيادي تلاش کردم ولي با قانون مندي ها آشنا نبودم. زمانیکه بر قانونمديها مسلط شدم نتايج به سرعت اتفاق افتاد تو زندگي من. منم ميخام نتايج تو زندگي شما به سرعت اتفاق بيفته. نه اينکه ده سال خودت را بکشي تا يک خونه فقط بتوني بخري. من اين را نميخام. من ميخام تو زمان کم نتايج فوق العاده، شما عزيزانم بگيريد. پس ازتون ميخام که فقط روي مسير متمرکز باشيد. من سه ماه همراه شما هستم ازتون ميخام تک تک فايلها را يک بار نه، دو بار، سه بار، چهار بار، پنج بار گوش کنيد. عزيزي پيام داده بود که تو اين يک هفته درآمد چهار برابر شده. من بهش پيام دادم که فايلها را چند بار گوش کردني. گفت من هر کدام از اين سه فايل را ده بار گوش کردم. يعني 30 ساعت فقط فايلهاي من را گوش کرده و درآمدش افزايش پيدا کرده. سوال بعدي ام اين بود که آيا ساعت کارت را افزايش دادي يا کاهش؟ گفت ساعت کارم را هم کاهش دادم. ساعت کارش را کاهش پيدا کرده، درآمدش فوق العاده افزايش پيدا کرده. چرا؟ چون من تو جلسات قبل بهتون گفتم، فرمول طلائي پولدار شدن دو تا در داشت. در اول چندتا رمز داشت؟ يک دانه. در اول متافيزيک بود. در دوم چندتا رمز داشت؟ شش تا رمز داشت و بهتون گفتم که در اول مهم يا در دوم؟ در دوم. در اول چقدر مهم؟ چون شما داري رشد ميکني بذار يک دونه نکته درگوشي بهت بگم. در اول بيش از 90 درصد مهم. تو اگر در اولت درست نباشه، هر چقدر هم روي در دوم کار کني، به هيچ جا نميرسي. مهم در اول. مهم متافيزيک. مهم ساخت باورهاي پولساز. زمانیکه ما باورهاي پول ساز را بسازيم، بدون اينکه در دوم را طي کنيم، پول وارد زندگيت ميشه. ببخشيد اين همه آدمي که تو اين يک هفته پيام دادن، من 20، 30 تاشون را تو اينستاگرام گذاشتم، از تعداد خيلي زيادي که پيام داديد. اين افراد رو در دوم کار کردن يا در اول؟ در اول. ببين درآمدش افزايش پيدا کرده، پول آمده تو زندگيت، حقوقش افزايش پيدا کرده، کار پيدا کرده، استخدام شده. فقط با کار کردن رو باورهاي پول ساز. تو فکر کن اگر سه ماه روي باور هات کار کني چه نتيجه اي مي گيري. سه ماه کار کني کولاک ميشه زندگيت. عزيز دلم من چندتا نکته بهت بگم. نکته اول. اگر سه جلسه قبلي را گوش نکردني و الان به يکباره داري جلسه چهارم را گوش مي کني، لطفاً همين جا استپ بزن و بقيه فايل را گوش نکن. اگر تو سه جلسه قبلي را کامل گوش نکردني، تمريناتش را انجام ندادني و داري جلسه چهارم را گوي مي کني، ديگه دوره پول سازي به کارت نمياد. من دارم مغز شما و باورهاي شما را تیکه تیکه رشد ميدم.

اگر تو به یکبارہ وارد جلسہ چهارم بشی، یهو همه چی خراب میشه. یهو ساختمانمون بدون اینکه پی داشته باشه، طبقه اول، دوم و سوم داشته باشه، رفته طبقه چهارم، ساختمان میریزه زمین. و کسی که به یکبارہ جلسہ چهارم را شروع میکنه، شک نکن، پایان جلسہ میگه اصلاً من نمیخام این فایلها را گوش کنم. چون خیلی چیزهایی که باید تو ذهنش ساخت بشه، ساخته نشده. من فایلها را طوری تنظیم کردم که تیکه تیکه باورهایت را رشد بدم. شما پایان سه ماه، زمانیکه خودت را مقایسه می کنی با قبل، اصلاً دیگه خودت را نمیشناسی. میگی آن آدمی که سه ماه پیش بود واقعاً من بودم. من یک آدم جدید شدم. توی همین یک هفته، خیلی ها به من پیام دادن، آقای بصیرتی من دارم تبدیل به یک آدم دیگه میشم. من دیگه آن آدم قبلیه نیستم. بابا یک هفته تازه گذشته، اگر دوازده هفته بگذره ببین چه نتایجی ایجاد میشه. پس عزیز دلم اگر سه فایل قبلی را گوش نکردی، همین جا استپ بزن، اول سه فایل اول را گوش کن بعد وارد فایل چهارم بشو. این نکته اول. نکته دوم، وقتی شروع میکنی به تغییر دادن باورهایت، خدا هدایتت میکنه. دوباره وقتی شما شروع میکنی به کار کردن رو باورهایت، وقتی شروع میکنی به کار کردن روي در اول، خدا هدایتت میکنه. هدایت خدا چجوریه؟ خدا خیلی هاتون را توی این یک هفته داره هدایت میکنه ولی شما هنوز متوجه نشدی که خدا داره هدایتت میکنه. دقت نمیکنی. هدایت خدا چجوریه؟ خدا بوسیله افکار جدیدی که داره توی ذهنت میاره، داره هدایتت میکنه. این یکی از راه هاش وقتی شروع میکنی به ساخت باورهای جدید و تبدیل کردن باورهای قدیمیت به نمره 10، خداوند فکرهای جدیدی را توی ذهنت میاره. چند لحظه به این جمله ام فکر کن. تو یک هفته گذشته چقدر فکر جدید وارد ذهنت شده. این هدایت خداوند. یک راه دیگه هدایت خداوند اینه که شما را با انسان های جدیدی آشنا میکنه. همین الان که شما یک هفته با من آشنا شدید و این فایلها را گوش می دید، چه کار خوبی تو زندگیات انجام دادی که خدا داره هدایتت میکنه. این که الان تو کلاس پول سازی شرکت کردی با این شور و شوق فوق العاده کلاس های پول سازی را ادامه می دهی و فایل های من را چندین و چند بار گوش میکنی، این نشانه هدایت خداوند. خداوند بوسیله انسانهای جدید تو را هدایت میکنه. این هم یکی از راه هاش. پس خداوند یکسری فکره توی ذهنت میاره، یکسری انسانهای جدید را وارد زندگیت میکنه. یهو یکی میاد باهات آشنا میشه، انسان جدیدی و درجه های جدیدی را به زندگیت باز میکنه. درهای جدیدی را به سمتت باز میکنه. خدا بوسیله شرایط جدید و اتفاقات جدید هم تو را هدایت میکنه. یکسری اتفاقات تو زندگیت میفته. من تو خیلی از دوره ها که شرکت کردم، و دوره هایی که عزیزان تو دوره های من شرکت کردن، هر دو تا. من وقتی تو دوره های تخصصی خارج از کشور شرکت می کردم، می دیدم که تو روزهای اول یکسری اتفاق بد برام می افتاد. ولی من می دونستم این اتفاق بد، الهام خداوند. هدایت خداوند. بعد از یک هفته می دیدم که آن اتفاق بد، زمینه ساز یک هدایت جدید و مسیر جدید تو زندگی شده که با خودم میگم واو، خدا را شکر که آن اتفاق بد توی زندگی من افتاد. خیلی وقتها عزیزانی که توی کلاس های من شرکت کردن، به هم میگن آقای بصیرتی آدم کلاست شرکت کردم، هفته اول رئیس گفت که نباید تو اینجا کار کنی، از کار اومدم بیرون. هفته دوم که آمدم آموزشهای شما را ادامه دادم، سر یک کار جدیدی رفتم که درآمد دو برابر کار جدید بود و فهمیدم که خداوند داشته هدایت می کرد. خداوند رئیس قبلی و رئیس جدید هم هدایت کرده. رئیس قبلی ام را هدایت کرده که من را از کار بیرون کنه و رئیس جدیدم را هدایت کرده که من را ببره سر کار. بهتون گفتم که خداوند میلیاردها دست داره و بواسطه دست هاش کارهایش انجام میده. انسانهای دستهای خداوندند. خداوند زمانی که تو شروع میکنی به تغییر دادن باورهایت، الهامات جدیدی را وارد زندگیت میکنه. فقط ازت میخام عزیز دلم هر هدایت و هر الهام و نشانه ای که دریافت میکنی روي کاغذ یادداشت کن. زمانیکه روي کاغذ یادداشت می کنی باعث تقویت مسیر الهی میشی. باعث میشی که هدایتهای بیشتری را دریافت کنی. ولی وقتی یک اتفاق خوب توی زندگی میفته، با یک انسان جدید آشنا میشی، هدایتی به سمت زندگی میاد، فکر جدیدی به سمت زندگی میاد و این را یادداشت نمیکنی، دیگه هدایتهای زیادی به سمت زندگی نمیاد. ازت میخام که دونه دونه اتفاقات، الهامات، شرایط، فکرها، رخدادهای انسانهای جدیدی که وارد زندگی میشه، همش را یادداشت کنی. اینها هدایت های خداوند به سمت شماست. نکته سوم، دست خداوند را نبندید. خیلی جمله اش را دوست دارم. دست خدا را نبندید. طرف میگه من میخام پولدار بشم. میگم خیلی خوبه، چقدر دوست داری پول در بیاری؟ میگه من که فلان جا دارم کار می کنم، ده درصد از فروش را بهم میدن، به عنوان مثال دارم میگم. الان مثلاً ده میلیون فروش آنجا هست، ده درصدش که به من میدن، میشه یک میلیون. الان دوست دارم صد میلیون فروش داشته باشه فلان مغازه، که ده درصدش میشه ده میلیون که من ده برابر دریافت کنم. بهش میگم تو داری دست خداوند را می بندی. میگه یعنی چی؟ میگم تو چیکار داری که خداوند از کجا قرار این ده میلیون را بهت برسونه. چرا میگم فروش فلان مغازه ای که کار می کنم بشه صد میلیون، که ده درصدش بشه ده میلیون و ده میلیون بهم برسه. این اشتباه است این بستن دست خداوند. تو بگو من ده میلیون تو زندگی میخام، خداوند به شیوه خودش این کار انجام میده. طرف میگه من میخام پولدار بشم فلان پول تو زندگی بیاد، ولی میگه من فقط باید کار خونگی داشته باشم. میگم چرا فقط باید کار خونگی داشته باشی؟ میگه آخه من دو تا بچه دارم، اگر توی خونه کار کنم، راحتترم. بهش میگم تو اگر الان ماهی 50 میلیون درآمد داشتی، می تونستی بیرون از خونه کار کنی. فکر میکنه، میگه آره می تونستم، بچه هام را پیش پرستار میداشتم، خودم میرفتم کار می کردم. بهش میگم پس چرا داری دست خداوند را می بندی؟ دست خدا را نبند. نگو من فقط باید بواسطه فلان کار به فلان درآمد برسم. تو درآمدت را اعلام کن، چیزی را که تو زندگی میخای اعلام کن، خداوند به بی نهایت راه تو را می رسونه به آن چیزی

که میخای. تو نباید دست خداوند را ببندی، طرف میگه من فقط باید توی خونه کار کنم، میگم چرا میگه آخه همسر من با کار کردن بیرون خانه مخالف. بعد بهش میگم همسرت از کی فرمان می گیری؟ میگه هیچکی. خوب اگر خدا بخواد چیزی را به همسرت الهام کنه، فکر می کنی همسرت گوش می کنه یا نمی کنه؟ میگه اگر خدا بخواد که میشه. میگم پس چی میگی؟ یهو همسرت میاد میگه عزیزم تو هر کجا که دوست داری برو کار کن. ایراد چیه؟ ایراد اینه که همسرمون را قدرتمند می دونیم. پدر و مادرمون را قدرتمند می دونیم. رئیسمون را قدرتمند می دونیم. ولی خدامون را قدرتمند نمی دونیم. ایراد اینه. اینه که بهتون میگم، که اگر تو ایمانت افزایش پیدا کنه، اگر به قدرت خداوند ایمان بیاری، باور کن تو زمان کم، درآمدت چند برابر میشه. شما ایمان نداري، شما ادای ایمان داشتن در میاری. تو به خدا واگذار کن. بگو خدایا میدونم که تو به بی نهایت راه می تونی این کار را انجام بدی. بجای اینکه به پنجره بسته هی نگاه کنی، دنبال درهای جدید باش. درهای جدید را خداوند بواسطه افکار و انسانهای جدید و اتفاقات جدید وارد زندگیت می کنه. هی تو میای میگی بواسطه فلان کار میخام درآمد را افزایش بدم. مگه پول نمیخای؟ خداوند فکرش را میاره. بعضی وقتها یک فکری را میاره که تو همان کاری که هستی درآمدت را افزایش بدی، بعضی وقتها یک فکری را میاره که بری یک کار جدیدی را راه بیندازی. دست خداوند را نباید ببندی. پس نکته سوم چی شد؟ شما اعلام کن تو زندگیت چی میخای. ماشین، پول چی میخای؟ ولی دست خدا را نبند و نگو فقط بواسطه فلان کار. طرف پیام داده میگه من فقط میخام بواسطه فروش اینترنتی میخام پول در بیارم. خوب بهش میگم داری دست خدا را می ببندی. تو آدمی هستی که به قدرت خداوند ایمان نداري. اگر به قدرت خداوند ایمان داشتی می گفتی من فلان درآمد را میخام، خدایا از هر راهی که میدونی بهم برسون. من که نمی دونم تو چی را میدونی؟ خدا از هر راهی که میدونی به دستم برسون. سال پیش یک عزیز بعد از همایش تهران آمد پیشم، خیلی واسم جالب بود. گفت آقای بصیری من برند پوشاک ثبت کردم. گفتم خیلی خوب. گفت دویست میلیون هم هزینه تبلیغات کردم. تبلیغات اسمارت در حد تیم ملی. گفتم خیلی خوب. گفت سه تا از بزرگترین مشاوران برندینگ ایران را هم استخدام کرده بودم. به هر کدامشون هم ماهی 15 میلیون دادم. گفتم خوب خیلی خوب. در نتیجه چی شد؟ گفت سه تا از بزرگترین مشاورها پیشم بودند، دویست میلیون هزینه تبلیغات کردم، طراحی داخلی کاملاً حرفه ای، سر در حرفه ای، تیر تبلیغاتی حرفه ای، بیلبرد و .... همه چیز اومدم زدم. گفتم خیلی خوب، خوب آخرش چی شد؟ گفت آقای بصیری ورشکست شدم. گفتم خوب بایدم ورشکست بشی. گفت آخه چرا؟ گفتم میدونی ایرادت چیه؟ گفته نه دارم از شما می پرسم. گفتم ایرادت اینه که ما دو تا در داریم. همه چیزهایی که تو گفتی واسه در دوم بود. اگر تو در اولت را باز نکنی، بدون باز کردن در اول، هر چقدر هم روی در دوم کار کنی تو ورشکست میشی. تو دو ماه پول در میاری ولی آخرش ورشکست میشی. به هیچ جا نمیرسی. گفت باید چیکار کنم؟ گفتم باید باورهای پول ساز را در خودت ایجاد کنی. یکجوری فکر و عمل کن که 99 درصد آدمهای دنیا انجام نمیدن. مگر بهتون نگفتم، امام علی میگه الرزقُ الرزقان. روزی دو نوع، یکی که تو سمتش میری، یکی اینکه آن به سمت تو میاد. ما با متافیزیک داریم پول را به سمت خودمون می کشیم. این همه نتیجه که طی همین یک هفته انجام شده، با حالت متافیزیک جذب پول. پول به سمت زندگی آدمها اومده. یهو فلان بانک اومده پول واریز کرده به حساب یکی از عزیزان شرکت کننده دوره مون. پولش کم چون باورش کم. چون باورش کوچیک. باورش بزرگ بشه پولهای بیشتری وارد زندگیش میشه. خداوند از بی نهایت راه پول وارد زندگیش میکنه. خوب بهش آمدم گفتم باورهای را درست کن. گفتم باورهای را درست کن. گفت چجوری؟ گفتم دوره سی میلیونی را شرکت کن با تضمین 200 درصد. یعنی اگر نرسیدی به نقطه ای که من میخام و خودت میخای، 60 میلیون بهت بر می گردانم. دوره را شرکت کرد چه اتفاقی افتاد؟ توی شش ماه سه تا شعبه زد. و کارش گرفت هنوز هم گرفته در حد تیم ملی. چی شده یک آدمی این همه مشاور برندینگ، این همه تبلیغات این همه کار کردن به هیچ جا نرسیده. ولی بعد میرسه. من فقط آمدم بهش یاد دادم چجوری باورهای پول ساز ایجاد کنه. بهش یاد دادم که باورهای مشکل دارش را پیدا کنه و بجاش باورهای قدرتمند ایجاد کنه و این معجزه میکنه. من سه شنبه گذشته با یکی از دوستان فوق العاده ام، شاید بعضی هاتون بشناسید، پرفسور منیژه رازقی داشتم صحبت می کردم. پرفسور منیژه رازقی ریاست مرکز تجهیزات کوآنتومی دانشگاه نورث وسترن آمریکا است. جزء پرفسورهای فوق العاده ایرانی که تو آمریکا کار می کنه و یکی از هدایتیهای خداوند برای من، آشنا شدن با این پرفسور عزیز بود که خیلی جاها تاکنون تو زندگیم بهم کمک کرده. هفته پیش که داشتم باهاش صحبت می کردم، یک جمله ای بهم گفت که سرم سوت کشید. پرفسور رازقی بهم گفت محمد دانشکده استنفرد، دانشکده متافیزیک زده. گفتم واقعاً خبر نداشتم. به من گفت استنفرد دانشکده متافیزیک زده. یکی از بزرگترین دانشگاههای دنیا، دانشکده متافیزیک زده. یک دانشکده زده که فقط روی فرایندهای متافیزیک ساخت باور کار می کنه. حالا ما داریم چیکار می کنیم. توی چند روزه توی گوگل سرچ کردم که توی یک سال گذشته میلادی بیش از سه هزار جلد کتاب در حوزه متافیزیک در آمریکا چاپ شده. الان همه دنیا رفته به سوی متافیزیک. ولی ما ایرانی ها داریم تازه میریم به سمت فیزیک. واسم عجیب طرف کارگاه برگزار میکنه، روش های CRM حرفه ای، روش های بازاریابی حرفه ای، روش های طراحی برند حرفه ای، روش های تبلیغات اسمارت حرفه ای و خیلی چیزهای دیگه. دنیا داره به سمت متافیزیک میره بعد شما هنوز دنبال فیزیکی. دنبال اینید که چطور برند طراحی کنید، چطور لگو بزیند. همین الان توی ذهننت فکر کن تو شهر خودتون آیا جایی را میشناسی که خیلی شلوغ باشه و اصلاً تبلیغات نداشته باشه. میشناسی یا نه؟ میخام کامل فکر کنی که تو شهرتون جایی است که خیلی شلوغ باشه،

مشتری زیادی داشته باشه، تبلیغات آنچنانی هم نداشته باشه، اصلاً لگو هم طراحی نکرده باشه. روشهای CRM هم بلد نباشه. همتون میشناسید. میگرد فلان مغازه پایین شهر آنقدر شلوغه و مغازه هم فقط ده متر. علت چیه؟ علت فقط باورهای آن فرد. آن آدم چه بصورت خودآگاه و چه بصورت ناخودآگاه باورهای قدرتمند درش ایجاد شده و چون باورهاش قدرتمند خدا برایش مشتری می فرسته. واقعاً فکر کردی با زدن یک تیترا تبلیغاتی مشتری میاد وارد زندگی میشه. نه. تا زمانی که باورهای درست نشده نمیشه. حالا باورهای قدرتمند شده، تیترا را بزنی، نتیجه میگیری صد برابری. ولی تا زمانی که باورهای درست نشه، نمیشه. بذارید یک نتیجه تحقیقات علمی بگم. در سال 1985 در دانشگاه میشیگان انجام شده. یکی از بزرگترین طراحی هایی است که در حوزه باور در دنیا انجام شده، در حوزه متافیزیک. تو سال 1985 دانشگاه میشیگان یک تحقیقاتی انجام داد روی باورهای انسان. در سال 1985 عزیزان دانشگاه میشیگان رفتند یکه دهکده ای ساختند با مدل 40 سال پیش. یعنی در مدل 1945. یعنی چه با مدل 40 سال پیش؟ یعنی طراحی خونه ها با مدل 40 سال پیش، سنگفرش خیابان ها مدل 40 سال پیش، لباس های آدمها و آرایش هایشان مدل 40 سال پیش، دکه های روزنامه فروشیشان مدل 40 سال پیش، ماشین هاشون مدل 40 سال پیش، غذا هاشون مدل 40 سال پیش، همه چیز آن دهکده مدل 40 سال پیش. بعد رفتند توی خانه سالمندان میشیگان آمریکا، یک تعدادی پیرمرد و پیرزن پیدا کردند که حداقل 40 سال توی خانه سالمندان بودند. آنهایکه سنشون بیشتر از 80 سال بود. هشتاد سال تا نزدیک 100 سال. این عزیزان را یک شب هنگام خواب قرص بیهوشی دادند و منتقلشون کردند داخل خونه های این دهکده. زمانی که این پیرمرد و پیرزن ها از خواب بیدار شدند با محیطی رویرو شدند که شبیه محیط 40 سال قبلشون بود. آدمها مدل 40 سال قبل بودند، خونه ها مدل 40 سال قبل، خیابان ها مدل 40 سال قبل، دکه روزنامه فروشی می رفتند نگاه می کردند خبر مال 40 سال قبل بود. بعد دونه دونه رفتارهای این پیرمرد و پیرزنها با دوربین مخفی دیده می شد و شنود می شد. روزهای اول این پیرزن، پیرمردها فکر می کردند خواب هستند. چیزی که آنها می دیدند واسه جوانیشون بوده. عجیب بوده یک شب خوابیدن بعد وارد محیطی شدند که شبیه جوانیشون بوده. روزهای اول، دوم و سوم، چهارم یکسر به هم می گفتند ما داریم خواب می بینیم. نمی دانیم چرا خوابمون اینقدر طولانی شده. حدود دو هفته که گذشت، تعدادی از آنها به این باور رسیده بودند که رفتن توی 40 سال قبل. مقالات میگرد زمانی که سه هفته گذشت همشون به این باور رسیدند که یک شب اینها خوابیدن بعد مثل یک ماشین زمان رفتن به 40 سال قبل. یک نکته با حال دیگه بهتر بگم. توی این شهر توی هیچ خونه ای آینه هم نگذاشته بودند. کلی تحقیقات علمی برای این نوع طراحی شده بود. بعد از گذشت 21 روز همه آنها به این باور رسیده بودند که رفتن به دوران 40 سال قبلشون. اینها یکسال توی این دهکده موندن. پایان یکسال آمدن این عزیزان را بررسی کردند از جهات مختلف. من سه تغییر عمده که در این عزیزان ایجاد شده بود بهتر بگم. تغییری اولی که این پیرمرد و پیرزن ها کرده بودن این بود که خیلی از این ها، بیماری هاشون خود به خود شفا پیدا کرده بود. بدون اینکه دارویی مصرف کنند. تو منابع میگرد که مرضی هاشون خوب شده بود. دومین تغییری که کرده بودند این بود که چین و چروک دست و صورتشان کاهش پیدا کرده بود و سومین تغییری که کرده بودند این بود که دونه دونه داشتند موهای سیاه در می آوردند، تو سن 90 سالگی، تو سن 80 سالگی. چی میشه که یک آدم 80 ساله تازه موی سیاه در میاره؟ چی میشه؟ آیا با عقلت جور در میاد؟ خیلی از چیزهایی که ما توی این دنیا می بینیم با عقل جور در نیاید. چون متافیزیک است. ماوراء طبیعه است. چی میشه طرف توی 80 سالگی مریضیش شفا پیدا می کنه؟ چی میشه چین و چروکش برطرف میشه و موی سیاه در میاره؟ همه چیز به یک کلمه بر می گردد، باورها. این آدمها باور کردند که جوان شده اند. زمانی که باور کردند نتایج جدیدی توی فیزیولوژی بدنشان اتفاق افتاد. باورها بین با انسان ها چی می کنه. بین باورها می تونه انسان ها را به چه نقاطی برسونه. یک چیز با حال بهتر بگم، آنفلونزا توی روزهای اخیر داره توی ایران داره سرایت پیدا می کنه. یکی از علتهاش چیه؟ یکی از علتهاش اینه که خانواده ها صبح تا شب دارن در مورد آنفلونزا صحبت می کنند. و همشون توی ذهنشون میگن نکنه ما هم آنفلونزا بگیریم. بعضی ها که تصورسازی می کنند که ما گرفتیم، حالا چجوری بریم درمانش کنیم، قبل از اینکه بگیرن! وقتی باورهای میره طرف بیماری، خوب بیماری توی زندگی پدیدار میشه. زمانی که باورهای به این سمت میره که تو جوان شدی، خوب فیزیولوژی بدنت هم جوان میشه. قانون زندگی قانون باورهاست. تو زمانی که باورهای تغییر می کنه همه چیز زندگی تغییر می کنه. یک سوال ازت دارم ببین توی همین یک هفته روحیه ات چه تغییری کرده؟ زمین تا آسمان تغییر کرده. مطمئنم بخش عمده ای از شما حالتون خیلی بهتر شده. جریان چیه؟ زمانی که باورهای قدرتمند در تو ایجاد میشه تو قدرتمند میشی و همه چیز زندگی تغییر می کنه. پول سازی فقط این نیست که پول وارد زندگی میشه. پول وارد میشه ولی خیلی چیزهای دیگه هم وارد زندگی میشه. تو جدای از پول سازی ثروتمند میشی. یعنی خوشبخت میشی. میدونید که ثروت فقط پول نیست، آرامش ثروت، خانواده خوب ثروت و خیلی چیزهای دیگه. تو ثروتمند میشی این به وسیله ساخت باورهای قدرتمند. تو جلسه قبل هم بهتر گفتیم فقط روی باورهای کار کن. اصلاً با هیچ چیز دیگه کار نداشته باش. الان به این فکر نکن که چطور تبلیغات کنم، فقط روی باورهای کار کن. باورهای برسه به نمره 10 کولاک می کنی. تمرینات تسبیح را بهتر دادم. باید تمام جملاتون را تکرار کنی، آن یک جمله ای که توی جلسه اول گفتیم و 10 جمله ای که توی جلسه دوم گفتیم، یازده تا جمله بهتر گفتیم. این یازده جمله را آنقدر تکرار کنی تا به نمره 10 برسه. تا زمانی که نمره هر جمله به 10

نرسیده آن را متوقفش نکنید. جلسه قبل ازتون پرسیدم بجزء آن ده جمله چه باور دیگه ای دارید که جلوی موفقیت شما را گرفته؟ برای آن باورها هم دونه دونه جمله بنویسید و به یازده تا جمله قبلی اضافه کنید. توجه کنید شما یازده جمله تمرینی داشتید؛ الان اگر ده تا جمله جدید نوشتید، نمی خوام این ده جمله را به یازده جمله قبل اضافه کنید. الان فقط یکیش را به آن یازده جمله اضافه کن میشه دوازده جمله. حالا هر کدام از این دوازده جمله نمره اش به 10 رسید، آن را خارج کن و یک جمله دیگه بهش اضافه کن. تا بشه دوازده تا. اگر سه تا نمره آنها به 10 رسید، این سه تا جمله را خارج کن و سه تا جمله دیگه به آن اضافه کن. پس سعی کن جملاتت روی همین یازده، دوازده یا سیزده تا جمله بمونه. جملاتت این طوری نشه که به 25 تا برسه و هر روز هر کدام را 100 مرتبه تکرار کنی. و تا کی این جملات را تکرار کنی؟ تا زمانیکه نمره آنها به 10 برسه. درود بر شما عزیزان دلم. خوب عزیزان دلم پرسیده بودید که می توانید جملات را بلند بلند تکرار کنیم یا توی دلمان تکرار کنیم؟ من توصیه ام اینه که جملات را یکجوری تکرار کنید که گوشتون بشنوه. ولی اگر در محیطی هستی که شرایط بلند بلند تکرار کردن را ندارید، هیچ ایرادی نداره می تونید جملات را توی دلتون تکرار کنید. باورهای خیلی زیادی برام فرستادید که جلوی پول در آوردن شما را گرفته. البته یک سری از آنها در واقع باور نبودند. ببینید باور تکرار یک فکر. باور چیزیه که ما خیلی بهش اعتقاد داریم. باید جملات محدود کننده شما، آن جملاتی که جلوی پول در آوردن شما را گرفته، باید چیزهایی باشه که خیلی بهشون اعتقاد دارید. بذارید چند تا مثال از باورهای اشتباهی که خودم داشتم را براتون بگم. من توی جلسات قبل هم گفتم که من توی یک خانواده کلاسیک بزرگ شدم. که باورهای سنتی اشتباه زیادی را به من منتقل کرده بودند. من آن سال های اولی که شروع به کار کرده بودم، خیلی دوست داشتم که خونه بخرم. ولی من هر کاری که می کردم صاحب خونه نمیشدم. برام خیلی جالب بود، پولم جور شد رفتم خونه بخرم، خونه را هم خریدم. خونه را پیش خرید کردم بعد از گذشت دو یا سه ماه فهمیدم که آن خونه را به سه نفر دیگه هم فروخته بودند. وارد دعوی حقوقی شد. من خونه خریده بودم ولی خونه را به چندین نفر فروخته بودند. یک خونه دیگه را رفتم بخرم قولنامه را که بستیم در دقیقه 99 کنسل شد. قولنامه را بسته بودیم ولی سند نزده بودیم. بر اساس اتفاقات عجیب و غریب آن طرفی که با من قرارداد بسته بود فوت شد و خونه افتاد دست وراثت. وراثت گفتند که نمی خوام بفروشیم و داستانهایی عجیب و غریبی که ایجاد شد. واسم خیلی عجیب بود به هر دری که می زدم صاحبخونه نمی شدم. زمانیکه با قوانین الهی آشنا شدم تازه فهمیدم که چرا ملت پول من را خورده اند. من رفتم خونه خریده بودم خونه را به چند نفر فروخته بودند. طرف پول ما را خورد و رفت آخرش هم پیداش نکردیم. چرا این اتفاق افتاد. همه چی به باور من بر می گشت. کلی فکر کردم که محمد تو چرا نمی تونی صاحب خونه بشی. چه باور اشتباهی داری. یادم آمد سالهایی که مستاجر بودیم، بابا هر وقت می خواست پول صاحب خونه را بدیم، کلی فحش میداد به صاحب خونه، نه جلوش، پشت سرش داخل خونه. هی می گفت این صاحب خونه ها عوضین، خون مردم را کردن توی شیشه. کاش بمیرن از شرشون راحت بشیم. و این رفته بود توی ذهنم که صاحب خانه ها عوضین. و این باور در من ایجاد شده بود. حالا فهمیدید چرا من صاحب خانه نمی شدم. چون باوری توی ذهنم بود که صاحب خانه ها عوضین و تا زمانیکه من این باور را درست نکردم، صاحب خانه نشدم. حالا چه جمله ای باید می گفتم تا این باور درست میشد. جمله ای که باید می گفتم باید برعکس باشه. یعنی صاحب خانه ها دوست داشتنی هستند. صاحبان ملک آدمهای با خدایی هستند. صاحبان ملک آدمهای خوبی هستند. هر جمله ای که خودت دوست داری. یک جمله ای طراحی کن برخلاف باورت و با خودت تکرار کن. زمانیکه صد بار آن جمله را با خودت تکرار می کنی و باورت نمره اش به 10 می رسه که صاحب خانه ها آدم های خوبی هستن، صاحب خانه میشی. من در بچگی آنقدر باورهای غلط توی سرم کرده بودند که واقعاً پدرم در آمد تا این باورها را از ذهنم دور کنم. یک باور غلط دیگه بچگی من این بود که من هر وقت به پول دست می زدم، بابام می گفت برو دستهای را بشور. می گفتم چرا برم دستهایم را بشورم. می گفت پول کثیف. نکته جالب هیچ وقت نمیذاشت ما روی تخت پول بذاریم چون می گفت پول کثیف و من رفته بود توی ذهنم که پول کثیف. کسی که باورش اینه که پول کثیف آیا پول دار میشه. تو بگو نه همیشه. باور کن که همیشه. کسی که باورش اینه که پول کثیف، هر چقدر هم خودش را تیک پاره کنه پولدار میشه. چون باورهای جلوی پول در آوردنش را گرفته. جلسه پیش بهت گفتم تو هر باوری داشته باشی خدا بهت میگه چشم. میگی پول کثیف خدا میگه چشم چون میگی پول کثیف پول توی زندگیتم نمیارم. زمانی چیز کثیف میارم توی زندگیتم که آدم کثیفی شده باشی. برو دزد بشو من پول میارم توی زندگیتم. حالا اگر میخای انسان خوبی باشی و پولدار بشی باید چیکار کنی؟ باید بگی پول خیلی تمیزه من پول را خیلی هم دوست دارم. متوجه شدی چی دارم میگم. پول خیلی خوب. پیامبر یک جمله ای داره من خیلی دوستش دارم. میگه فقر عامل رو سیاهی انسان در دنیا و آخرت. به جمله توجه کن، فقر عامل رو سیاهی انسان در دنیا و آخرت است. خیلی ها فکر می کنند پولدار بشن تبدیل به آدم بدی میشن. درحالیکه فقر آدم را بد می کنه. میگن زمانیکه فقر از یک در وارد میشه، ایمان از در دیگه خارج میشه. خوب پس پول خیلی خوب. پول باعث میشه که ایمان من قوی تر بشه. پس پول اصلاً کثیف نیست. من زمانیکه فهمیدم این باور را دارم توی رختخوابم پول می ریختم. و توی پول می خوابیدم. آن زمان اسکناس های صد تومانی بود. اسکناس های صد تومانی را می گرفتم، آن اوایل کمتر، هر چه پول بیشتری دستم میامد، بیشتر. همه را تبدیل به نقدی می کردم به جای اینکه توی حسابم باشه، می ریختم روی تختم. روی پول می خوابیدم. برای اینکه این باور در من ایجاد بشه که پول کثیف نیست. اینها در بچگی در من ایجاد شده بود و همه این باورها، جلوی پول

در آوردن من را گرفته بود. من پدرم فرهنگی بود صبح کار می کرد، بعد از ظهر هم تا ساعت 11 شب کار می کرد و زندگی یک زندگی کاملاً معمولی و همیشه به ما میگفت فرزندانم پول خیلی سخت بدست میاد. من ناراحت میشم که چرا مردم من نمی دونند که باور هاشون کولاک می کنه. اگر می دونستند به بچه هاشون باورهای را منتقل می کردند که تو پانزده سالگی پولدار بشن. از بچگی می با ما گفته بودند پول سخت بدست میاد. من رفته بود توی ذهنم که پول سخت بدست میاد و خداوند میگه چشم یک کاری می کنم که پول سخت توی زندگی بدست بیاد. می تو بچگی تو کتابها به ما گفتند نابرده رنج، گنج میسر نمی شود. مزد آن گرفت که جان برادر..... برو بابا این چه جملاتی. یعنی چی نابرده رنج، گنج میسر نمی شود. آن گنجی را که بواسطه رنج بخاد بدست بیاد من نمیخام. من میخام راحت بدست بیاد. من میخام لذت ببرم بدست بیارم. اگر قرار باشه که من تیکه تیکه بشم و بدست بیارم که فایده ای نداره. من تیکه تیکه شده، پول به چکارش میاد. باید قشنگ پول را بدست بیاری باید راحت بدست بیاد. چطور راحت بدست میاد، با کار کردن روی باورهای. من باورم این بود که پول سخت بدست میاد، رفتن باور متضاد ایجاد کردم که پول راحت بدست میاد. پول فراوان پول هست و پول بدست آمد. تو بچگی این باور را در من ایجاد کرده بودند که پول چرک دست. می به من می گفتند که پول بی ارزش. خوب وقتی من میگم پول بی ارزش، خدا میگه چشم وقتی توی یک چیزی را بی ارزش میدونی، من نمیخام یک چیز بی ارزش را وارد زندگی کنم. تو میگویی پول بی ارزش ایرادی نداره من چیز بی ارزش وارد زندگی نمی کنم. کی میگه پول بی ارزش؟ پول میتونه خیلی از مشکلات تو را داخل زندگی حل کنه. پول خیلی هم خوبه. باور دیگه که توی ذهن من بود که پولدارها دزدند. باور دیگه که مامان و بابا همش تکرار می کردند که محمد پاهات را اندازه گلیمت دراز کن. می می گفتند تو یک بچه فرهنگی هستی تو مامانت خونه داره، وضعیت زندگی اینجوریه در حد خودت بخواه. این باور باور مسمومیه. یعنی چی در حد خودت بخواه. خدا در آیه 30 سوره بقره میگه من در روی زمین خلیفه ای از جنس خودم قرار می دهم. یک سوالی بپرسم مدیر مدرسه ات بره مسافرت کی را جای خودش میذاره؟ آبدارچی را میذاره یا معاون مدرسه را میذاره. معاون مدرسه را میذاره چرا آبدارچی را نمیذاره. چون معاون مدرسه شبیه ترین فرد به خودشه. خدا توی سوره بقره آیه 30 میگه من بر زمین خلیفه ای از جنس خودم قرار می دهم. انسان را خلیفه خودش بر زمین قرار داده. ما خلیفه خداوند بر روی زمینیم. ما جانشین خداوند بر روی زمینیم. می به من میگن پاهات را اندازه گلیمت دراز کن، غلط. می میگن کوچیک فکر کن، غلط. می میگن بزرگ نخواه، غلط. می میگن برو فلانی را ببین مثل اینها حقوق بخور و نمیر داشته باش، غلط. من نمیخام از این آدمها تقلید کنم. من میدانم خلق را تقلیدشان بر باد داد، ای دو صد لعنت بر این تقلید باد. من نمیخام شبیه آدمهای بدبخت و بیچاره باشم. من وارد دوره پول سازی شدم تا باورهای قدرتمند در خودم ایجاد کنم. تا شبیه آدمهای معمولی نشم. من وارد دوره پول سازی شدم تا باورهای قدرتمند را بسازم. و زندگی را آنجوری درست کنم که خودم دلم میخاد. این باورها قدرتمند. از بچگی هر چی را خواستیم، به ما گفتند عمو که وزیر نیست، بابات که وزیر نیست، مامانت که وزیر نیست. می به ما گفتند که تو سرمایه نداری از کجا میخای شروع کنی؟ بدون سرمایه مگه میشه پولدار شد. همه اینها باورهای غلط. من چیکار دارم به وزیر و وکیل، وقتی خدا را دارم. ببین قدرت، تو زندگی دست کیه؟ قدرت دست آن آدم پولدارهاست یا قدرت را دادی دست خدا. وقتی قدرت دست خداست به قدرتی دست پیدا می کنی که کسی نمیتونه جلوت را بگیره. ازتون میخام که قدرت بدید دست خدا، تا قدرت را در دستان خودت حس کنی. چون تو تکه ای از خداوندی، خدا گفته از روح خودم در تو دمیدم، تو تکه ای از خداوندی، تو خود خداوندی. پس کم نخواه. طرف پیام داده میخام درآمد بشه پونصد هزار تومان. پونصد هزار تومان یعنی کم خواستن. از خدا کم نخواه. تو بزرگی. به اندازه خودت از خدا بخواه. پونصد هزار تومان شد خواسته. می از بچگی به ما گفتند تو سرمایه نداری از کجا میخای کار راه بیندازی. من زندگینامه شاید هزار انسان ثروتمند دنیا را خوندم. بیش از 70 درصدشون از صفر شروع کردند. از صفر شروع کردند. بدون چیزی با دست خالی پولدار شدند. چجوری رسیدن به این نقطه، قدرت را در دستان خداوند دیدند. طرف نمیکه من سرمایه ندارم، چون میگه من خدا را دارم. خدا واسه من سرمایه جور میکنه. خدا پارتی من میشه می دنبال پارتی تو این اداره، آن اداره. پارتیت خدات بشه. زمانیکه به خدا توکل میکنی، زمانیکه به خدا اعتماد میکنی، مسیرهایی را توی زندگی قرار میده. بجای اینکه بری درخواست کنی، خواهش کنی از فلان مدیر از خدا خواهش کن. خدا، خدای آن مدیر هم هست. به دلش میندازه خودش بیاد بهت کار پیشنهاد بده. مگه تو روزهای گذشته نبوده، که طرف میگه آمدن زنگ زدن که بیا سر کار. اینها چیه؟ همش متافیزیکی. همش قدرت خداوند. از بچگی به ما میگفتن که تو چون سرمایه نداری، به هیچ جا نمی رسی. بذار از خودم بگم. من زمانیکه دانشجوی شدم، گفتم یک شهری میزنم دور از خانواده. می خواستم مستقل ترین حالت ممکن باشم. زمانیکه وارد خوابگاه شدم، خوابگاه ها هم می دونید شرایط عجیب و غریبیه، یک اتاق کوچک چهار، پنج نفر از شهرهای مختلف. من حتی یک هزار تومانی از خانواده نمی گرفتم. و زمانیکه وارد شدم هزینه های خوراک و سلف سرویس بود و هزینه دانشگاه ام هم بود. با اینکه دولتی بودم ولی جزوه تکثیر کردن کلی هزینه داشت. رفتن و آمدن کلی هزینه داشت و من فقط یک چیز را داشتم، من فقط توی زندگی خدا را داشتم. ببین خدا بواسطه فکرهایی که توی ذهنت میندازه، تو را هدایت میکنه. خدا آن زمان تو ذهن من انداخته بود که کتابفروشی بزنم. چون رتبه خوب کنکور سراسری بودم و سه رقیم بودم، تو ذهنم انداخته بود که کتابفروشی بزنم و من سرمایه اولیه هیچی نداشتم. من فقط توی زندگی از خدا خواستم که کمک کنه. من قدرت را در دستان خداوند گذاشته بودم. با خودم شب ها میگفتم، خدایا درسته من الان

هیچی ندارم، ولی من تو را دارم یعنی همه چی دارم، تو خودت هدایت کن. زمانیکه فکر کتابفروشی آمد توی ذهنم؛ چند روز بعد به ذهن آمد که برم جایی کار کنم. کار کنم که چی بشه؟ برای اینکه پول اولیه زدن کتابفروشی در بیاد. ببین همش هدایت ها. رفتم آگهی ها را دیدم و آخرش رفتم به عنوان ظرفشو توی یک رستوران استخدام شدم. دو هفته از کار کردنم به عنوان ظرفشو گذشت که رئیس آمد پیشم و گفت محمد من هیچکسی را ندیدم که مثل تو کار کنه. گفتم دمت گرم من آمدم کار کنم. گفت میخام حقوقت را افزایش بدم. واسه من جالب بود به من ظرفشو یک حقوق میداد اندازه آشپزش و گفته بود به هیچکس نگو. چه کسی در دلش انداخته بود که به من ظرفشو اندازه آشپزش حقوق بده. خدا انداخته بود. اجازه بدید جزئیات را توضیح بدم. صبح می رفتم دانشگاه تا 2 یا 3. بعد یک ساعت استراحت می کردم بعد می رفتم رستوران تا 12 یا یک شب. با خستگی می خوابیدم دوباره فرداش همین طور. اگه آن موقع باورهای الان را داشتم نیاز به این همه کار کردن هم نبود. ولی خستگی هم برام شیرین بود چون می دونستم خدا داره هدایت میکنه. من همه کار توی زندگی کردم از تراکت پخش کنی تا ظرفشویی. خیلی ها به من میگن محمد تو الان که وضعیت زندگیت خوبه، همه چیز توی زندگیت داری، ولی من روزهای سختی داشتم حالا نباید بگم ولی من گرسنه می خوابیدم. من شرایط سخت هم داشتم چون باورهای قوی نبود. اگر باورهای الانم را داشتم اینجوری نبودم. هنگامی که ظرفشویی می کردم پولهام را جمع می کردم هزینه زیادی نداشتم. جزوه را با دوستانم به صورت مشترک استفاده می کردم و مسیر خوابگاه تا دانشگاه را چون نزدیک بود پیاده می رفتم و تنها هزینه ای که داشتم، هزینه سلف سرویسم بود. هیچ هزینه ای نداشتم. بعد از یک ماه یک روز سالن دار رستوران نبود و مدیر ما آمد گفت محمد تو بجای او برو سالن دار و ایسا. یک سفارشی که داشتم می بردم دیدم همکلاسی هام سر میز نشستند و من داشتم جلوی همکلاسی هام غذا میداشتم. باور کنید حتی یک لحظه ناراحت نشدم. چون من می دونستم این آخرش نیست. چون من می دونستم که خدا خودش گفته، آخرش خوش. الان خوش نیست چون هنوز به آخرش نرسیدیم. من می رسم به نقطه ای که آنها آرزوشون در جایگاه من قرار بگیرن. میرسم به نقطه ای که آنها آرزوشون که بیان برای من کار کنند. اینها همش موقتی. از فرداش خیلی از همکلاسی هام من را مسخره می کردند. روی تخته رفته بودند عکس من را کشیده بودند که خم شدم جلوی یک میز و من خجالت نمی کشیدم چون من به خداوند متصل بودم. شش ماه که گذشت مقداری پول جمع کرده بودم ولی خیلی زیاد نبود. گفتم برم بگردم ببینم می تونم جایی را برای اجاره پیدا کنم. ببینید از صفر شروع کردم، صفر مطلق. با پول کمی که جمع کرده بودم رفتم پایین شهر که یک مغازه اجاره کنم. من که دست چک ندارم، ضامن ندارم. با یک پیرمرد دوست داشتنی آشنا شدم که سنش حدود 70 سال بود. یک مغازه ده متری داشت برای اجاره دادن. بهش گفتم که من کسی هستم که آمدم شهر شما ضامن ندارم، چک ندارم با این شرایط ملک را به من میدی. گفتم ازت خوشم اومده، ملک را بهت میدم. گفتم اجاره قول میدم بدم ولی پول رهن آنقدر ندارم. گفتم با پولی که دارم میخام برم کتاب بخرم. گفتم اشکال نداره چند ماه کار کن هر وقت پول دستت رسید، پول رهن را بهم بده. ببینید من در زندگی با آدمهایی روبرو شدم که به من خدمت رسانی کردند چندین برابر چیزی که انتظارش را داشتم. طرف میگه پول رهن نده، ضمانت نمیخاد، چک و سفته نمیخاد. علت چیه؟ علت اینه که خداوند به دل آن فرد انداخته، این ملک کوچولو را به من اجاره بده. هیچ وقت فراموش نمی کنم، آن زمان با پولی که داشتم تونستم 330 جلد کتاب بگیرم. با این 330 جلد کتاب، کتابفروشم را باز کردم. حالا از خدا می خواهم واسم مشتری بفرسته. ماههای اول خودم میرفتم برای کتابفروشم تراکت پخش می کردم. یک کلاههایی آن زمان بود که فقط چشم آدم معلوم بود، از آن کلاهها می پوشدم تا کسی من را نشناسه و میرفتم تراکت پخش می کردم. و ایده هایی را خداوند به ذهن رسوند که بعد از یکسال شدم یکی از پرفروش ترین کتابفروشی های شهر. پایان یکسال نزدیک ده هزار جلد کتاب داشتم و فروشم خیلی بالا رفته بود. همش کار کی بود؟ کار خدا بود. من به خلق خدا هیچوقت وابسته نبودم. ببینید دارم از زندگی خودم براتون میگم. میخام به یک نیرویی وصل بشید که هدایتتون بکنه. زمانیکه یکسال گذشت رفتم وسط شهر مغازه خریدم با پولی که از کتابفروشی در آوردم. خیلی جالب بود زمانیکه رفتم مغازه را بخرم فقط 40 درصد مبلغ اصلی ملک را داشتم. 40 درصد را پرداختم قرار شد تو شش ماه آینده ماهی ده درصد پرداخت کنم و در مغازه خودم در وسط شهر، باز هم مشتری هام چند برابر شد. همه اینها هدایت های خداوند در زندگی من بود. من خودم از زیر صفر شروع کردم. فقط من بودم و خدا. ولی به خیلی جاها در زندگی رسیدم و هنوز هم خیلی جای رشد دارم. میخام بهتر بشم و وقتی خدا را سرمایه زندگیت میکنی، خدا نشانه هایی را بهت نشون میده. که غوغا میکنه، خودت متعجب میشی. توی زندگیت سرمایه ات بشه خدا، ضمانت بشه خدا، پول رهن بشه خدا. تو اینجوری به زندگیت نگاه کن ببین چه نعمتهایی وارد زندگیت میشه. یک زمانی باورم این بود که برای پول در آوردن باید خودم را بکشم، پریر بشم تا پول در بیارم. ولی از زمانیکه متافیزیک را درک کردم، میدونم که با کمترین تلاش میتونم پول در بیارم. می تونم با کمترین تلاش به نتایج فوق العاده برسم. توی یکی از دوره ها یک عزیزی آمد پیشم گفت من هر وقت از بابام پول می خواستم، می گفت پول چیه از خدا سلامتی بخواه و رفته بود تو باورم که اگر من پول بخام سلامتی میره. یعنی یا باید پول داشته باشم یا باید سلامتی داشته باشم. بهش گفتم باورت را عوض کن پول میاد تو زندگیت. باورش را عوض کرد و پول در حد تیم ملی آمد توی زندگیش. میخام چی بهتر بگم، میخام بهت بگم که از خدا بخواه باورهای را درست کن، پولی وارد زندگیت میشه که خودت تعجب میکنی. الان با کسب و کارهایی که مشتری ندارند صحبت میکنی چی میکنی؟ میکنی بازار خراب. میکنی پول دست مردم نیست، میکنی مشتری نیست. میکنی وضع همه کسب و کارها خراب. کسی که

باورش این پول دست مردم نیست، وضع همه کسب و کارها خراب، مشتری نیست، خوب وضع کسب و کارش خراب میشه. یک مثال عینی بزنم. من دیشب یک نمایشگاه مبل دعوت شده بودم. یکی از عزیزانی که یکسال پیش دانشجوی دوره پول سازی من بود و سی میلیون تومان پرداخت کرده بود و همین آموزش ها را دیده بود، یک غرفه داشت تو نمایشگاه مبلمان. من را دعوت کرده بود که به نمایشگاه و غرفه او سر بزنم. نمایشگاه شب آخراش بود که من فرصت کردم دیشب برم پیشش. رفتم پیشش نشستم و با هم صحبت کردیم و چقدر هم غرفه اش شلوغ بود. گفتم رضا تو این پنج روز چقدر مبل فروختی؟ گفت آقای بصیری شرمندم ام دوست داشتم بیشتر بفروشم ولی هنوز آنقدر بالا نرفته. گفتم خوب چندتا فروختی؟ گفت دقیقش را نمی دونم. گفتم برو الان حساب کن دقیقش را به من بگو. من میرم یک سر به غرفه های دیگه بزنم بعد میام پیش تو. رفتم به غرفه های دیگه خیلی از آنها از غرفه دانشجوی ما خلوت تر بود. پرسیدم چیزی فروختید، همشون گفتند نه چیزی فروختیم. با یکسری از آنها که گرمتر گرفتم، گفتند نمیدونیم چرا امسال کسی خرید نمیکنه. چرا پول دست مردم نیست؟ دوباره برگشتم پیش دانشجوم. گفتم حساب کردی تو این پنج روز چقدر فروختی؟ گفت آقای بصیری 490 تا مبل فروختم. گفتم 490 تا فروختی و میگی زیاد فروختم. گفت آخه هدف گذاریم روی هزارتا بود. گفتم دمت گرم. گفتم زمانی که از خدا بزرگ میخای خدا هم بزرگ بهت میده. نصف چیزی را که خواستی خدا بهت داده. پرسیدم میانگین قیمت فروش هر مبل چقدره؟ گفت حدود ده میلیون. گفتم یعنی تو این پنج روز 5 میلیارد فروختی. گفت آره. گفتم حالا چقدرش سود بوده؟ گفت حالا بدار بهت نگم. طرف توی 5 روز 5 میلیارد فروخته و غرفه های کنارش چیزی فروختند، چرا؟ همشون دیزان های شبیه به هم و مبل های شبیه به هم داشتند. چرا یک غرفه باید اینقدر بفروشه؟ چرا باید 490 خانواده برن از یک غرفه خرید کنند. علت چیه؟ آن 490 خانواده خدا انداخته تو دلشون که برن از این غرفه خرید کنند. خدا انداخته تو دلشون. چرا خدا انداخته تو دلشون؟ چون باورهای دانشجوی من درست بود. چون باورهای قدرتمند ایجاد کرده مشتری میاد. شاید برای خودتون هم اتفاق افتاده برای خرید میرید بازار یکدفعه تو دلتون میفته از فلان مغازه خرید کنید. واقعاً تا حالا نشده؟ تا حالا برات پیش نیامده بری از یک مغازه خرید کنی که حتی جنس را از مغازه های دیگه گران تر بفروشه. چرا از آن خرید کردی؟ میگی نمیدوم. ولی من میدوم. کسی که ازش خرید کردی باورهای قدرتمند داشته. تو زمانیکه باورهایت را درست کنی نعمتهای فوق العاده ای وارد زندگیت میشه. ازت میخام فقط، فقط و فقط روی باورهایت کار کنی. من هر جلسه دارم نکات جدیدتری را میگویم برای اینکه باورهایت را بسازم. خیلی وقتها نیاز به هیچ تمرینی نیست تو فقط فایل های من را پنج بار شش بار گوش کن، کولاک میکنی، نتایجی را میگیری که غوغا میکنه. در یکی از دوره های حضوری ام یک دختر خانمی آمد پیشم گفت بابام با کار کردن من مخالفه. گفت هر چی باهاش صحبت می کنم موافقت نمیکنه. گفتم کار را بسیار دست بابای بابات. گفت یعنی بسیارم دست بابا بزرگم. گفتم یعنی دست خدای بابات بسیار. گفت یعنی چیکار کنم؟ گفتم برو از خدا بخواه که کمکت کنه. شب قبل از خواب با خدا صحبت کن بگو خداجونم عاشقتم، دوست دارم، ممنون که هستی، ممنون که رهام نمیکنی، ممنون که محکم منو چسبیدی. ممنون که از همه به من نزدیکتری. خدایا بابام موافقت نمی کنه که من بیرون کار کنم، سپردم دست خودت. اگر کار کردنم بیرون باعث میشه که روزی زیادی به دستم برسه و آسیب زیادی نبینم، بابام را خودت راضی کن. طرف پیام داده که یک هفته قبل از خواب اینها را گفتم، امروز بابا گفت ایراد نداره برو بیرون کار کن. همان بابایی که کلی مخالف بود. چرا این نتایج بدست میاد؟ چون کار را دست خدا سپردی. میخام در دوره پول سازی به این باور برسی، خدا به یاریتون اومده. عزیز دلم تو که داری این فایل را گوش می کنی، خدا اومده به یاریت، خدا اومده زندگیت را تغییر بده عزیز دلم، خدا اومده یک نقطه بذاری اینجای زندگیت بگی دیگه بسته هر چه سختی توی زندگیت کشیدی، بسه، خواستی فلان چیز بخری نتونستی، خواستی فلان رستوران بری نتونستی. خواستی فلان کادو را بدی نتونستی، خواستی فلان کمک را بکنی نتونستی، خواستی فلان مسافرت را بری نتونستی. دیگه بسته. خدا اومده بگه نقطه سر خط. خدا اومده که تو زندگی جدیدی را برای خودت بساز و من دارم نشانه ای از خدا را بهت منتقل می کنم. من از خودم هیچی ندارم من هر چه دارم از خدا دارم. بذاری در پایان جلسه چهارم بهتون یک تمرین بگم. دوست دارم همه کارهایی را که جلسات قبل گفتم انجام بدید و این تمرین را تا پایان سه ماه حداقل و من تا پایان عمرم این تمرین را انجام می دم ولی شما حداقل سه ماه انجام بدید. تمرین چیه؟ هر وقت از امشب خواستید بخوابید یک دفترچه ای داشته باشید و شب ها قبل از خواب 7 چیزی را که دوست دارید در زندگیتون اتفاق بیفته را ولی هنوز اتفاق نیفتاده را توش بنویسید و جمله را باید با این حالت بنویسید، یک جور جمله را بنویس که انگار اتفاق افتاده. مثلاً خدایا شکر که الان مغازه پوشاک دارم. ببین عزیزم هنوز نداری ولی خدا را یک جور شکر کن انگار داریش. پس طرف خونه نداره و دوست داره که خونه داشته باشه، جمله را این طوری مینویسه که خدایا شکر که من فلان خونه را دارم. متراژ خونه و ویژگی های خونه را مینویسه. طرف یک مشکلی توی زندگیش ایجاد شده، مینویسه خدایا شکر که فلان مشکل حل شد. روی کاغذ یک جور بنویس که انگار اتفاق افتاده. ماشین میخای بخری و الان ماشین نداری. خدایا شکر که ماشینم الان داخل حیاط. پس جمله را یک طوری بنویس که انگار اتفاق افتاده. پس شبی هفت تا جمله قبل از خواب روی کاغذ می نویسی با این فرمول که خدایا شکر که فلان چیز را دارم، یا فلان چیز اتفاق افتاده. و ببین زمانیکه مینویسیش، اتفاق میفته. زمانیکه مینویسیش توی زندگیت مبینیش. قسم به نوشتن و آنچه می نویسی. روی نوشتن قوانینی وجود داره که من اگر فرصت کنم قوانین را بهت میگویم. من فقط یک تمرین خیلی کوچیک گفتم. کم کم داریم به سوی تمرینات بزرگتر



میریم. شب‌ها قبل از خواب هفت تا چیزی را که دوست داری اتفاق بفته ولی هنوز اتفاق نیفتاده را بنویس و همش هم با خدایا شکر شروع بشه. خدایا شکر که فلان ماشین را خریدم، خدایا شکر که فلان خونه را خریدم. خدایا شکر که فلان جا رفتم استخدام شدم. خدایا شکر که فلان درآمد را دارم. خدایا شکر که امروز فلان قدر فروختم. چیزی را که دوست داری اتفاق بیفته را بصورت اتفاق افتاده روی کاغذ بنویس. از من می‌پرسند هر شب باید یک چیز را بنویسیم؟ نه ببین در آن لحظه چی را می‌خوای. یک روز احتمال داره هفت چیز را بنویسی و فرداش هفت چیز دیگه. خودم یادمه سال 92 یا 93 بود که می‌خواستم یک همایش در دانشگاه شهید بهشتی در تهران برگزار کنم یک چیزی حدود 800 نفر ظرفیت همش هم رزرو شده بود. یک هفته قبل از اینکه همایش را برگزار کنم به ما اطلاع دادن از طرف دانشگاه که همایش کنسل شد. چکار می‌تونستم بکنم. برم خواهش و التماس رئیس دانشگاه را بکنم یا برم پارتي جور کنم. من تنها کاری که کردم این بود که گفتم یک هفته مونده تا همایشم. هر شب قبل از خواب توی کاغذ نوشتم که خدایا شکر که همایش من در دانشگاه شهید بهشتی در تاریخ فلان با قدرت و عزت برگزار شد. هر شب نوشتم و هر شب با خودم تکرار کردم و زمانیکه به روز ششم رسیدم از دانشگاه زنگ زدند گفتند که مشکل حل شده. فردا بیاین همایش را برگزار کنید. چه کسی مشکل من را حل کرد. چه کسی مشکل من را حل کرد خدا؟ میخام چی بهت بگم؟ میخام بهت بگم که خدا را حلال مشکلات قرار بدي. میخام که خدا را واسطه حل مشکلات قرار بدي، که دیگه جلوی خلق خدا دست دراز نکنی. فقط جلوی خود خدا دست دراز کنی. و زمانیکه جلوی خدا دست دراز میکنی، نعمتهایی را وارد زندگیت میکنی که خودت متعجب میشی. عزیز دلم من تا حالا هرچه در زندگیم بهش رسیدم، از هدایتهای خداوند بوده. از خدا خواستم بهم داده. بخواهید تا به شما داده شود. تو هم بخواه عزیزم. من دارم کم کم باورهای شما را درست می‌کنم. کم کم دارم نمرات باورهای شما را به 10 میرسانم. اگر همین حالا بری به تمرین جلسه دوم که نمرات می‌داشتی نگاه کنی، می‌بینی نمرات الان بالا آمده فقط با گوش کردن به فایل‌های من. بعضی‌ها گفتند که ما باور محدود کننده پیدا نکردم، بازم فکر کن. صدها ساعت فکر کن و باورهای محدود کننده خودت را پیدا کن. جمله مخالفش را بساز و تکرار کن. تمرین جلسه چهارم را که بهتون گفتم غوغا می‌کنه. از امشب جملاتت را بنویس بعد از یک هفته ببین چند تا از آنها برآورده میشه. زمانیکه مینویسی غوغا میشه. بنویس خدایا شکر که مشتری‌های امروزم دو برابر شدن. و می‌بینی فردا میری سر کار و مشتری‌های دو برابر شده. روی کاغذ بنویس و همش بصورت اتفاق افتاده بنویس. از تون میخام که فایل جلسه چهارم را حداقل سه تا چهار بار گوش کنید و دونه دونه تمرینات را انجام بدید مثلاً همین تمرین نوشتن را حتماً انجام بده. خیلی خوشحال شدم که تو یک جلسه خدایی؛ من مطمئنم که خدا در تک تک جلسات من وجود داره. خدا وجود داره که باعث این همه نتیجه درخشان شده. ازت میخام هر وقت نشانه‌ای دیدی حتی اگر یک نشانه کوچیک، آنها را یادداشت کن وقتی آنها را ثبت می‌کنی باعث تقویت نشانه‌های جدید میشن. از خداوند میخام که از آسمون براتون طلا بباره. تا جلسه بعد شما عزیزان را به خداوند منان می‌سپارم. روز و روزگارتون پر پول و شبتون بهشت عزیزانم.